

# فیض الهی و کرامت انسانی

رضا حسینی فر

مقدمه

اهل معرفت هستی را بر بنیان هایی حقیقی، استوار یافته اند؛ چنان که در سلسله مراتب آن، جایی برای اعتبار و مجاز نمی توان یافت. این مراتب که بر اساس بهره مندی از موهبت هستی سامان یافته، از بالاترین مرتبه وجودی آن یگانه بی همتاست، آغاز می شود و تا قعر هستی و مرز وجود و عدم امتداد می یابد.

در این هرم هستی، شرافت، برتری، کمال، جمال و همه خیرها و خوبی ها و زیبایی ها، تنها و تنها از آن اوست که: «ولله الاسماء الحسنی»؛<sup>۱</sup> چرا که هستی نیز ملک طرق او است: «الله نور السماوات والارض»<sup>۲</sup> و دیگر موجودات، همان گونه که در هستی خود مرهون اویند، در کمالات و وجودی نیز دست نیاز به سوی او دراز کرده و به میزان نزدیکی به آن حقیقت هستی بخش، فرهمند گشته اند: «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید»<sup>۳</sup>؛ ای مردم، شما نیازمند به خدایید و تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایشی است.»

در سلسله هستی، هر کسی را جایگاهی است و این جایگاه ها نشان از ظرفیت های وجودی آنها دارد: «و ما منّا الاله مقام معلوم»<sup>۴</sup>. بنابراین عبور از یک جایگاه و ورود به جایگاهی بلند مرتبه تر، جز از راه افزایش ظرفیت و وجودی، شدنی نیست که آن نیز حرکتی در جوهر می طلبد و راه و رسم ویژه خود را دارد<sup>۵</sup> و از طریق اعتبار و مجاز یا وضع و قرارداد، چنین ارتقای رتبه ای امکان پذیر نیست.

با این حساب به جاست آنان که میل رسیدن به کمالات وجودی را در سر می پروراندند، یا آنان که سودای ژرف کاوی در هستی را دارند، از وهم و خیال مجازات و اعتباریات به در آیند و هستی را با همان صلابت و جدیت و با همان نظم و انسجام خلل ناپذیرش دریابند و با ناموس آفرینش کنار آیند.

همراهی اسما و صفات با مراتب تشکیکی هستی

اگرچه در نظر عارفانی که چشم بر هستی مطلق و مطلق هستی دوخته اند، جز وحدت به چشم نمی آید و کثرت عوالم و تعینات، خیال اندر خیال است<sup>۶</sup> و به گفته شیخ اکبر «عالم، غیبی است که هرگز رخ ننمود و حق، آشکاری است که هرگز غایب نشد»<sup>۷</sup>. اما به باور محققین از عرفا و اصحاب حکمت که وحدت را در عین کثرت و کثرت را در عین وحدت مشاهده می کنند، خصوصیات و کمالات وجودی، با حقیقت هستی پیوند خورده و با او یگانه است. بنابراین تمایز خصوصیات و

۱. اعراف/ ۱۸۰.

۲. نور/ ۳۵. حضرت امام به تبع بسیاری از اهل معرفت، نور را به هستی و وجود معنا کرده اند. (به عنوان نمونه ر. ک: در الصلاة، ص ۸۶-۸۷).

۳. فاطر/ ۱۵.

۴. صافات/ ۱۶۴.

۵. به عنوان نمونه ر. ک: تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳، ص ۶۴-۷۲.

۶. ر. ک: مصباح الهدایه، ص ۶۶.

۷. همان.

کمالات وجودی از یکدیگر و نیز از حقیقت هستی، جز در عالم ذهن یا در ظرف اعتباریات و مجازات به ثبت نرسیده است.<sup>۸</sup> به تعبیر آن عارف صافی دل:

«باید دانست که در علوم عالیه، مقرر و ثابت است که جمیع دار تحقیق و مراتب وجود، صورت فیض مقدس که تجلی اشراقی حضرت حق است، می باشد و چنانچه اضافه اشراقیه، محض ربط و صرف فقر است، تعینات و صور آن نیز محض ربط می باشند و از خود، حیثیت و استقلال ندارند، به عبارت دیگر، تمام دار تحقق، ذاتاً و صفتاً و فعلاً فانی در حق هستند»<sup>۹</sup>. بنابراین هستی مطلق و مطلق هستی، مختص آن یگانه بی همتاست و همه اسم ها و صفت ها، و همه خیرها و خوبی ها، چون از منظر حق بینان نگریسته شود، ناپیدا و فانی در آن ذات است.<sup>۱۰</sup> به تعبیر آن عارف بزرگ:

«هر آنچه از خیر و بهاء و حسن و ثنا یافت شود، به برکت وجود و از سایه های آن است؛ تا جایی که گفته اند: «این مسئله که وجود برابر با خیر و بهاء است، در شمار بدیهیات می باشد»<sup>۱۱</sup>.

در این صورت، سخنی نخواهد ماند، جز آنکه:

یکی هست و هیچ نیست جز او  
وحده لا اله الا هو

بنابراین باید بر این حقیقت اعتراف کرد که:

ما خرابات نشینان همگی عین همیم  
ظاهراً عین وجودیم، به باطن عدمیم

بنابر آنچه گذشت، هر کمال و جمالی که در هستی، از اعلی مرتبه آن، تا قعر عالم هستی که به دلیل مادی بودن، گرفتار آلودگی نقص و کدورت است و حتی پایین تر از آن، یعنی «هیولی» که از شدت کم بهرگی از وجود، «عالم وحشت و ظلمت، و مرکز شر و دون مایگی خوانده شده»<sup>۱۲</sup>، همه و همه به اقتضای برخوردار از موهبت هستی - هر چند هم که آن هستی، در بند نقص و کدورت باشد - از صفات کمال و جمالی برخوردار است.<sup>۱۳</sup>

بر این بنیان، علم، قدرت، زیبایی، کرامت و ... همراه با حقیقت وجود، در سراسر مراتب هستی سریان یافته و همه وجودات طولی و عرضی، به قدر گنجایش خود، جلوه گاه این کمالات گشته اند؛<sup>۱۴</sup> تا جایی که حتی قعر عالم هستی و اسفل سافلین<sup>۱۵</sup> به دلیل نسبتش با هستی مطلق و نشانه هایی که از او دارد، زیبا و نورانی، و جلوه گاه و مظهر حضرت اوست:<sup>۱۶</sup>

به نزد آنکه جانش در تجلی است  
همه عالم گواه حضرت اوست

امام خمینی در این باره می فرماید:

«در علوم عالیه ماقبل الطبیعه، به ثبوت پیوسته است که وجود، عین کمالات و اسما و صفات است و در هر مرحله ظهور پیدا کند و در مرآت تجلی نماید، با جمیع شئون و کمالات، از حیات و علم و سایر امهات سبعة، ظاهر گردد و متجلی شود»<sup>۱۷</sup>.

بنابراین هر موجودی، آیتی از آیات و کلمه ای از کلمات فراوان و غیر قابل شمارش او است: «ولو انما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله؛<sup>۱۸</sup> و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود، (همگی تمام شود، ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد».

و چون در دار وجود، جز هستی هیچ چیز نمی توان یافت؛ و هستی نیز مختص او - جل و علی - است و هر موجودی هر آنچه که دارد از آن اوست، بنابراین اگر کسانی به گمان خویش، چیزی برای خود قائل باشند و برای داشته های خود، نامی برگزینند، باید بدانند که جز واژگانی بی محتوا نصیبشان نشده است و در پی این نام ها حقیقتی نمی توان یافت؛ «ان هی الا اسماء سمیتموها»<sup>۱۹</sup>.

۸. امام خمینی در این باره می فرماید: «ان الذات الاحدیة تجلی بالفیض الاقدس ... فی الحضرة الواحدة و ظهر کسوة الصفات و الاسماء و لیس بین الظاهر و المظهر اختلاف الا بالاعتبار». (مصباح الهدایة، ص ۲۶).

۹. آداب الصلاة، ص ۳۱۹.

۱۰. مرحوم سبزواری در کتاب شریف شرح الاسماء، ذیل اسم «یا جامع» با بهره گیری از علم حروف به نکته ای زیبا و مناسب مقام اشارت دارند: «لما کان هو تعالی بسیط الحقیقة، کان جامعاً لکل کمال و خیر. و من لطائف هذا الاسماء ان روحه و عدده الذی هو مئة و اربعة عشر، مطابق لعدد وجود». (شرح الاسماء، ص ۱۹۸).

۱۱. شرح دعاء السحر، ۱۹.

۱۲. ر. ک: همان.

۱۳. ر. ک: شرح فصوص الحکم، مقدمه قیصری، ص ۲۴.

۱۴. الشواهد الربوبیة، ص ۷.

۱۵. اشاره به تین/ ۵: «ثم ردناه اسفل سافلین». حضرت امام به نقل از شیخ، دنیا را به دلیل قرار گرفتن در دون ترین و آخرین مرتبه تنزل هستی، «اسفل سافلین» دانسته اند. (ر. ک: شرح دعاء السحر، ص ۱۹ - ۲۰).

۱۶. ر. ک: شرح دعاء السحر، ص ۲۱؛ مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۲۷.

۱۷. شرح چهل حدیث، ص ۲۸۳.

۱۸. لقمان/ ۲۷؛ همچنین ر. ک: کهف/ ۱۰۹.

۱۹. نجم/ ۲۳.

الکریم اسم جامع لکل ما یُحمد... ابن سیده: الکریم نقیض اللؤم... قال الفراء: العرب تجعل الکریم تابعاً لکل شیء نفت عنه فعلاً تنوی به الذم».<sup>۲۶</sup>

بنابراین هر موجودی را که در نظر آوریم، اگر کمالات لایق خود را داشته باشد و نقص و عیبی به ساحت او راه پیدا نکند، «کریم» می خوانیم.<sup>۲۷</sup> صورت کریم، گفته کریم، کتاب کریم، حتی زمین یا سنگ کریم، همه از تحسین گونه خلقت و رضایت از نوع هستی برخوردارند. ظاهراً «کریم» در آیه شریفه «... من کل زوج کریم»<sup>۲۸</sup> نیز باید بدین سان تفسیر شود.<sup>۲۹</sup>

#### تشکیک کرامت بر محور فرهنگی از هستی

گذشت که کرامت، از کمالات وجودی است و گرچه اصالتاً -همچون وجود- در انحصار حضرت حق است، اما در مسیر فیضان هستی، هر موجودی به قدر ظرفیت وجودی، از کرامت نصیبی برده است. با این نگاه، تا آن قعری که هستی امتداد یافته، می توان «کرامت» را نیز در موجودات نظاره کرد؛ چرا که هستی، کرامت دارد.

امام خمینی در شرح این فراز از دعای سحر که: «اللهم انی اسألك من آیاتک بأکرهما و کل آیاتک کریمه، اللهم انی اسألك بأیاتک کلها»<sup>۳۰</sup> درباره تسری کرامت و سایر صفات الهی به کل هستی، از صدر تا ذیل آن، می فرمایند:

«کل سلسله هستی، از عناصر و افلاک و اشباح و ارواح

با این حساب، نه تنها عزت از آن حضرت حق است که «من کان یرید العزة فله العزة جمیعاً»<sup>۳۰</sup> و نه تنها به حکم «لا قوة الا بالله»،<sup>۳۱</sup> حول و قوه مختص اوست و به حکم «ان الحکم الا لله»<sup>۳۲</sup> حکمرانی جز در اختیار خداوند، در دستان هیچ کس دیگر نیست، درباره دیگر اسما و صفات نیز این حصر صادق است و همه آنها مختص هستی مطلق است.<sup>۳۳</sup>

در این میان، «کرامت» نیز همچون دیگر اسمای الهی است و در قبضه طلق او.

#### معنای کرامت

اما کرامت چیست و افاضه آن به موجودات بر چه مبنا و معیاری است؟

در مقام وضع الفاظ برای معنای کلی - خواه متواظی باشند یا مشکک - اغلب با معنای ای مواجهیم که از گستره روشنی برخوردارند و تنها در حد و مرزها، اختلافات اندکی رخ می نماید. واژه هایی چون علم، قدرت، غفران، رزق و... معنای روشنی دارند و جز در پاره ای مصادیق، اختلاف چندانی به چشم نمی خورد.

اما در این بین با واژه هایی چون «کمال»، «سعادت»، «شرافت» و... روبه رو می شویم که گستره مفهومی روشنی ندارد و هم در مقام تعریف و هم زمان به کارگیری، به حریم دیگر واژه ها راه می یابند.

«کرامت» نیز در شمار این واژگان است: گاه کرامت را به معنای «جود و بخشش» به کار می برند، گاه آن را مترادف «عفو» به کار می گیرند، گاه با این واژه به «عزت و گاه به «عظمت» نظر دارند، و گاه به شیء نفیس، کثیر، شریف و... اطلاق می شود.

اما آیا «کریم» برای هر یک از این معانی وضع شده است؟ بی گمان چنین نیست؛ زیرا در همان زمان که از لفظ «کریم» یا مشتقات آن در معانی یاد شده بهره می گیریم، توجه داریم که واژه «کریم» دارای بار معنایی گسترده تری است.

واقعیت آن است که «کرامت» مفهومی است که از اجتماع پاره ای کمالات وجودی انتزاع می شود.<sup>۳۴</sup> به دیگر سخن، «کرامت» واژه ای است که برای «هر آنچه ستودنی و مورد رضایت است»<sup>۳۵</sup>، برمی گزینیم و در برابر آن، لفظ «لثامت» را برای هر آنچه پست، بی ارزش و نفرت انگیز است، به کار می بریم.

در این زمینه، آنچه در لسان العرب آمده، بسی راه گشا است:

«والکریم: الجامع لانواع الخیر و الشرف و الفضائل و»

۲۰. فاطر/ ۱۰.

۲۱. کهف/ ۳۹.

۲۲. انعام/ ۵۷؛ یوسف/ ۴۰.

۲۳. روشن است که باور چنین مسئله ای نیازمند ریاضت های علمی و عملی فراوانی است و حضرت امام، در جای جای آثار خویش، در تلاش بوده اند تا چنین نگاهی را به مخاطب منتقل سازند؛ از آن جمله در کتاب شرح الحدیث خود می فرمایند: «این مخلوق ضعیف را قدرتی نیست؛ قدرت فقط در دستگاه قدس ربوبیت پیدا می شود و فاعل علی الاطلاق و مسبب الاسباب، آن ذات مقدس است... اوست مؤثر در تمام موجودات، با هر زحمت و ریاضتی شده در قلب خود با قلم عقل و نگارش ده که لا مؤثر فی الوجود الا الله؛ نیست کارکنی در دار تحقیق جز خدا» (شرح چهل حدیث، ص ۵۳).

۲۴. ر. ک: مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۵۲، واژه کرم.

۲۵. همان.

۲۶. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۷۵-۷۷.

۲۷. کرامت در قرآن، ص ۲۳.

۲۸. شعراء، ۷.

۲۹. ر. ک: کرامت در قرآن، ص ۲۳.

۳۰. مفاتیح الجنان، دعای سحر.

وجودی و میزان بهره‌مندی از نور یا گرفتاری‌شان در ظلمت‌ها و کدورت‌ها، مراتبی پدیدار خواهد شد.

بر این مبنا، بالاترین مرتبه کرامت، مخصوص خداوند متعال است، در آن جایگاه که اسماء و صفات تجلی یافت<sup>۳۵</sup> و از آن پس، مراتب هستی در سیری نزولی، رخ نمود و به میزان بهره‌مندی از هستی، از کرامت نیز نصیبی برد. روشن است که هر چه فیض وجود بیشتر تنازل یافت، به دلیل گرفتار شدن در کثرت‌ها و ظلمت‌ها، از کرامت کمتری نیز برخوردار شد.

نقطه پایان این تنازل، کرانه دوم، یعنی عالم دنیا است که گرفتار ظلمت‌های بی‌شمار و کثرات گوناگون است. هستی در این کرانه آن قدر به ضعف گراید و گرفتار آفات و نقایص شد که به تعبیر حضرت امام «همچون زنی زشت‌رو است که نگران از نمایاندن خویش است»<sup>۳۶</sup> و به همین دلیل نیز آن را «دنیا» نامیدند،<sup>۳۷</sup> تا بر پیشانی آن ننگ دنائت، پستی و لثامت، همواره خودنمایی کند.

#### نگاه تشکیکی به کرامت در آیات و روایات

آیات و روایات فراوانی، بر این نگاه تشکیکی گواه‌اند. خداوند تعالی خود را با صفت کرامت چنین معرفی می‌کند: «تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام»<sup>۳۸</sup>، «فان ربی غنی کریم»<sup>۳۹</sup>، و برای آنکه قرار گرفتن خداوند تعالی در بالاترین مرتبه کرامت روشن شود، در سوره علق از صفت تفضیل بهره گرفته شد: «... اقرأ وربک الاکرم»<sup>۴۰</sup>.

همچنین در کلمات معصومان (ع) از آن مرتبه چنین یاد می‌شود: «یا من له اکرم الاسماء... و اکرم من غفی... و اکرم الاکرمین»<sup>۴۱</sup>، «یا من لایفد الوافدون علی اکرم منه»<sup>۴۲</sup>، «یا من

۳۱. شرح دعاء السحر، ص ۱۴۵.

۳۲. همان.

۳۳. تعلیقات علی الشرح الفصوص، ص ۱۳-۱۴.

۳۴. التعلیقة علی الفوائد الرضویة، ص ۵۷.

۳۵. اما پیش از کثرت اسمایی که اهل معرفت از آن تعبیر به مقام «عما»<sup>۳۵</sup>، «غیب الغیوب»، «غیب الذات» و... می‌کنند، در آنجا اسم و رسمی نبود تا سخن از کرامت به میان آید، (برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: شرح فصوص الحکم، مقدمه قیصری، ص ۱۳-۱۷؛ مصباح الهدایه، ص ۱۳-۱۶).

۳۶. شرح دعاء السحر، ص ۱۹.

۳۷. اگر «دنیا» را از ماده «دون» بدانیم نه «دنو»؛ گرچه از ماده «دنو» نیز وجهی برای این نگاه می‌توان یافت.

۳۸. الرحمن/ ۷۸.

۳۹. نمل/ ۴۰.

۴۰. علق/ ۳.

۴۱. مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

۴۲. همان، مناجات المتوسلین.

و غیب و شهود و پایین و بالای آن، کتاب‌های الهی و صحیفه‌های مکرم ربوبی و نوشته‌هایی است که از آسمان احدیت نازل گشته است، و هر مرتبه‌ای از مراتب و هر درجه‌ای از مدارج که در سلسله طولی و عرضی واقع است، آیتی است که برای گوش‌های اهل یقین خوانده شده است... بنابراین سالکی که به این مقام نایل شود، هر چیزی را نشانه و آیتی از غیب می‌داند؛ چراکه هر موجودی (حتی جمادات و نباتات) کتاب الهی است که سالک را به سوی خدا فرامی‌خواند... .

و فی کل شیء له آیه

تدل علی انه واحد»<sup>۳۱</sup>

اما این آیات روشن و آشکار، از چشم محجوبان، مستور و چشم ناپاک از دیدن چنین مناظری محروم است. درک هستی مطلق در جلوه‌ها و آیة‌های آن، تنها برای آنانی ممکن است که «گوششان به آوای غیب آشنا گشته و تاریکی‌ها و کدورت‌های عالم ظلمانی از پیش چشمانشان برداشته و از خواب غفلت بیدار شده‌اند»<sup>۳۲</sup>. از این رو، اولیای الهی در مقام تنازل نگاه و هم‌سخنی و هم‌سخنی با محجوبان، دو کرانه هستی را بر محور «کرامت» به تصویر کشیده‌اند.

نباید انگاشت که این دو تصویر بسته به اعتبار معتبر و امری قراردادی است؛ گفتیم که هستی بر بنیان‌هایی حقیقی استوار است و هر آنچه در حکمت متعالیه و عرفان نظری مطرح است، مربوط به حقایق هستی و متن واقعیت خارجی است؛ حتی آنچه به دریافت‌ها و شهودات عارف باز می‌گردد، در واقع گزارشی است از حقایق هستی در آن مرتبه وجودی. بنابراین دو نگاهی که به آن اشارت رفت، مربوط به گونه‌گونی حالت‌های مشاهده سالک است. امام خمینی در این باره می‌فرماید:

«... الاعتبار و الأخذ و اللحاظ و غیرها من أمثالها من لواحق المهیات و الطبائع و لا تمشی فی حقیقة الوجود. بل ما هو المصطلح عند أهل الله لیس إلا نتیجة مشاهداتهم و التجلیات الواردة علی قلوبهم.

و بعبارة اخرى: هذه الاصطلاحات إما نقشة تجلیات الحق علی الأسماء و الأعیان و الأکوان، أو تجلیاته علی قلوب أهل الله و أصحاب القلوب و مشاهداتهم إیاه»<sup>۳۳</sup>.

به دیگر سخن، «هر موجودی دارای دو وجهه و رویه است: چهره‌ای نورانی که رو به عالم قدس و طهارت دارد و چهره‌ای ظلمانی که از عالم تاریکی و کدورت برخاسته است»<sup>۳۴</sup>. اگر به موجودات از جنبه نورانی‌شان نگریسته شود، همگی آیت الهی‌اند و مظهر او؛ اما اگر از جنبه کدورت و ظلمتشان به آنها نظر افکنیم، در این صورت با توجه به مرتبه

اکرم من اعتذر الیه المسیئون»<sup>۴۳</sup>.

متعفن و آبی گندیده است. با وجود این، قرآن کریم از کرامت او سخن به میان می آورد: «لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات»<sup>۴۴</sup>.

سیاق آیه، مربوط به موجودات عالم خلق است و شامل عالم امر نمی شود، در عالم خلق و میان موجودات این عالم، آدمی یگانه موجودی است که دارای کرامت معرفی شده است. در کنار کرامت انسان، از فضیلت او بر بسیاری از مخلوقات نیز یاد شده است.

مفسران با استفاده از ظواهر برخی روایات، بهره گیری از اندیشه و عقل، یا کاوش در نشانه ها و قرائن، به بیان دلایل کرامت و فضیلت انسان پرداخته و به مواردی چون عقل، نطق، موزونی اندام، یا حتی غذا خوردن با دست و ... رسیده اند. با وجود این، به نظر می رسد، چنین برداشت هایی، فارغ از سیر نزولی انسان از بالاترین مرتبه وجودی با اسفل سافلین و بی توجه به رسالت آدمی در پیمودن قوس صعودی، ارائه شده است و کرامت در این آیه را صرف نظر از مبدأ و منتهای سیر آدمی معنا کرده اند.

همین امر موجب شده تا در دلایل کرامت آدمی، گاه به اموری اشاره کنند که نه تنها نشانی از بزرگواری و کرامت در خود ندارد، بلکه بسا که خلود در ارض را نیز موجب شود.

باید از این مفسران پرسید: اگر خداوند آن قدر دنیا را پست می داند که هرگز به آن نگاهی نینداخت: «... و لا نظر الیها مذ خلقها»<sup>۴۵</sup> و اگر قرآن کریم، دنیا را چیزی جز «لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر در اموال و اولاد»<sup>۴۶</sup> نمی شمارد، آیا بر روی دو پای ایستادن یا برخلاف دیگر حیوانات با دست غذا خوردن، یا حتی سخن گفتن و در تدبیر امور دنیوی از عقل بهره گرفتن، به راستی برای آدمی کرامت می آفریند و موجب فضیلت

اما در مقام فیضان کرامت الهی بر مراتب هستی، از کرامت عرش الهی<sup>۴۴</sup> و کتابان اعمال<sup>۴۵</sup> سخن به میان آمده است. همچنین اصل پیام خداوند به انسان ها و نیز رسولانی که برای ابلاغ این پیام برگزیده شده اند، با کرامت دانسته شده اند: «وجاءهم رسول کریم»<sup>۴۶</sup>، «انه لقول رسول کریم»<sup>۴۷</sup>، «فی صحف مکرّمه»<sup>۴۸</sup>، «انه لقرآن کریم»<sup>۴۹</sup>.

روشن است که وقتی خداوند کریم، از طریق فرشتگانی با کرامت و همراه با کتابی مکرم، رسالتی را برای رسولانی کریم برمی گزیند، آن رسالت نمی تواند از کرامت بی بهره باشد. از این رو، رسول مکرم اسلام، رسالت خویش را چنین تشریح می کند: «بعثت لأتمّم مکارم الاخلاق»<sup>۵۰</sup>. به همین دلیل، نخستین دستور الهی به پیامبر اکرم، آغاز تعلیم و تربیت بر محور کرامت است: «اقرأ و ربک الاکرم الذی علم بالقلم»<sup>۵۱</sup>.

بدین سان محتوای پیام نیز بر محور کرامت شکل می گیرد و چنان که گفتیم، چنین محتوایی، با حقایق هستی پیوند دارد، نه با اعتباریات و مجازات، و تنها کسانی می توانند از این طریق به فیض کرامت الهی نایل شوند که محتوای پیام را در جان خویش تحقق بخشند و با تخلق به اخلاق الله، کریم شوند: «ان اکرمکم عند الله اتقاکم»<sup>۵۲</sup>.

آنچه در این سیر نزولی گذشت، مسیر تنزیلی پیام کریمانه الهی برای رسیدن آدمی به کرامت بود. اما باید دید که در مسیر خلقت هستی و در عالم تکوین، آدمی در چه جایگاهی از کرامت قرار دارد و در قوس صعود، رسیدن به چه مرتبه ای از کرامت برای او مقدور است؟

برای این منظور باید با مراتب هستی و جایگاه انسان بیشتر آشنا شویم.

### کرامتی ویژه، در قعر عالم هستی!

در سریان کرامت، طبیعی است که هر چه به مراتب نازل هستی نزدیک تر می شویم، به دلیل بهره مندی اندک آن از هستی باید انتظار کرامت کمتری را نیز داشته باشیم، اما قرآن کریم از کرامت موجودی سخن می گوید که در قعر عالم هستی قرار گرفته است؛ او موجودی رانده شده از عالم بالا و جای گرفته در پایین ترین مرتبه وجودی است: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین»<sup>۵۳</sup>؛ همانا انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم؛ سپس او را به پایین ترین مرتبه (هستی) فرو فرستادیم.

آری، آدمی ولیده عامل دنائت و پستی و پدید آمده از گلی

۴۳. همان، مناجات شعبانیه.

۴۴. مؤمنون/ ۱۱۶.

۴۵. انفطار/ ۱۱.

۴۶. دخان/ ۱۷.

۴۷. حاقه/ ۴۰؛ همچنین تکویر/ ۱۹.

۴۸. عبس/ ۱۳.

۴۹. واقعه/ ۷۷.

۵۰. مکارم الاخلاق، ص ۸؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰ و ج ۶۸، ص ۳۸۲.

۵۱. علق/ ۳ و ۴.

۵۲. حجرات/ ۱۳.

۵۳. تین/ ۴-۵.

۵۴. اسراء/ ۷۰.

۵۵. ر. ک: شرح چهل حدیث، ص ۲۲۶.

۵۶. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۰؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۹۰.

۵۷. حدید/ ۲۰.

به قدر طرح موضوع به آن خواهیم پرداخت و طبیعی است که از این مقال انتظار تفصیل نیست.

### خاستگاه کرامت آدمی

حق آن است که آدمی کریم است؛ اما خاستگاه کرامت او را نباید در بیغوله های دنیوی جستجو کرد؛ کرامت او در عمق جان و در سرشت او است و همین کرامت، رسول باطنی او برای پیمودن راه بس پر خطر قوس صعود، تا مرز بی انتهای هستی است؛ که «ان الی ربک الرجعی».<sup>۶۳</sup>

آنان که آدمی را تنها در زندان ماده و مادیت دیدند، باید چون شیطان، به ناچار بپذیرند که اگر آدمی بر برخی موجودات سرآمد است، اما جنیان به دلیل خلقت آتشین خود، از آدم نیز برترند، و چنین نگاهی چقدر نزدیک به نگاه شیطان است که پس از سر فرود نیابردن در پیشگاه انسان، از برتری طینت خود بر آدمی سخن راند. امام خمینی در این باره می فرماید:

«شیطان آن جهت (جهت شرافت انسان بر سایر موجودات) را نمی دید؛ بلکه جهت طینی آدم را ملاحظه می کرد و لذا استدلال کرد: «خلقتی من نار و خلقتی من طین»<sup>۶۴</sup> البته این کبراکه اشرف بر احسن نباید سجده کند و اطاعت نماید، درست است، ولی خطای شیطان در صغرا بود که آن جهت منسوب الی الله را ندید».<sup>۶۵</sup>

در این زمینه، حکیم بزرگ جناب صدرای شیرازی سخنی صریح و درس آموزی دارند که برای پرهیز از اطاله، از ذکر آن خودداری می کنیم و خواننده گرامی را بدان ارجاع می دهیم.<sup>۶۶</sup> بنابراین حتی اگر در قعر هستی و در میان موجودات عالم ماده و اندکی فوق آن، کرامت و شرافتی یافت می شود، این کرامت و شرافت، نشانه مقصد و مقصود، سرمایه راه و

او بر سایر موجودات می گردد؟ و آیا اگر برخی از حیوانات در اثر آموزش، یا حتی بر مقتضای غریزه، چنین کنند، به کراماتی دست یافته اند؟! این از عجایب امور است که برخی، در حالی که به چیزی می نگرند و به گمان خویش آن را می شناسند، از آن بی خبرند: «تراهم یظنون الیک و هم لا یبصرون».<sup>۵۸</sup>

حاشا که خداوند کریم، به چنین سهم اندکی برای خلیفه خویش راضی شود! قرآن کریم، ساخت انسان را از دلخوش شدن به چنین گمان ها و گرفتار شدن در بازیچه های دنیوی بر حذر می دارد. از نظرگاه قرآن کریم از کنار دنیای فارغ از سیر به سوی خدا که سراسر لغو است و لهو، بزرگوارانه می گذرند: «فاذا مرّوا باللغو مرّوا کراماً».<sup>۵۹</sup>

پرسش این است: مگر ممکن است خداوندی که آدمی را مسافر می داند و او را با بیان های گوناگونی، رهرو می شمارد،<sup>۶۰</sup> در آیه «لقد کرّمنا ...» بی توجه به همه این آیات و فارغ از سیر او به سمت مبدأ هستی، از کرامتی سخن بگوید که در مسیر او تعریف ارزشمندی نمی یابد؟

امام خمینی در این باره سخن صریحی دارد که برای پرهیز از اطاله به اندکی از آن بسنده می کنیم. ایشان در برابر کسانی که بی توجه به حرکت جوهری انسان در سیر الی الله، همچنان آدمی را از سایر موجودات برتر می دانند، می فرمایند:

«نباید گمان کرد که ... انسان از سایر انواع حیوان برتر است ... خیلی از حیوانات به انسان نزدیک اند ... خیلی از حیوانات از اراده و اختیار و شعور، نصیبی دارند و قدرت تشخیص حسن و قبح و صلاح و فساد را دارند ...»

(انسان) چون خودش را به مراتب بالاتر و در ارتقای وجودی می بیند، چنین حکم می کند که انسان از آنان برتر است، و چون قلم در کف اوست، هر چه می خواهد بر صفحات کاغذ می نویسد و حکم به اشرفیت و اعلمیت و افضلیت افراد بشر می کند.

و حکم نمودن به فضیلت، مقتضای فطرت همه است که خودشان را بالاتر و برتر از دیگران می بینند؛ چنان که آن مور ضعیف و ناتوان وقتی که حاکم شود و قلم قضاوت را به دست گیرد، به جهالت و بی علم بودن انسان حکم می کند؛ گرچه طرف مقابل، حضرت سلیمان پیامبر<sup>۶۱</sup> و همراهانش باشند.<sup>۶۲</sup> حق آن است که کرامت و شرافت آدمی بر سایر مخلوقات را باید در بدو و ختم سیر او یافت؛ همان که در آموزه های دینی ما به اشاره و کنایه، یا به صراحت و تأکید، بارها و بارها طرح شده است و حکیمان متأله و عارفان روشن ضمیر، به مدد این کلمات نورانی، حقایق فراوانی را از هستی آدمی کاویده اند که پس از این

۵۸. اعراف/ ۱۹۸. مرحوم صدرا با بهره گیری از این آیه و نیز آیه ۲۶۹ سوره بقره و ۲۱ سوره حدید، فضیلت و برتری انسان و سایر موجودات را برگرفته از علم و حکمت الهی او می داند. (ر. ک: اسرار الآیات و انوار البینات، ص ۲۲۲).  
۵۹. فرقان/ ۷۲.  
۶۰. از جمله ر. ک: انفال/ ۵۹؛ حشر/ ۱۰؛ آل عمران/ ۱۱۴ و ۱۳۳؛ انبیاء/ ۹۰ و ...  
۶۱. اشاره به نمل/ ۱۸- ۱۹.  
۶۲. تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۳۹۶-۳۹۷.  
۶۳. علق/ ۸.  
۶۴. اعراف/ ۱۲؛ ص/ ۷۶.  
۶۵. تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۴۵.  
۶۶. ر. ک: اسرار الآیات و انوار البینات، ص ۲۲۰-۲۲۲.

گنجینه ای است در دل خاک، تا آدمی پس از کشف و بهره گیری از آن، به معدن کرامت و بزرگی بار یابد، نه آنکه خاک را وطن انگارد و عطیه های خاص الهی را زینت سرای این جهان خویش گرداند و با خلود در ارض، به گمان واهی خویش بر سایر موجودات زمینی فخر کرامت و شرافت فروشد.

بله، جملگی پذیرفته ایم که «انسان اختصاصاتی دارد که سایر موجودات ندارند».<sup>۶۷</sup> و همین ویژگی ها نیز به او کرامت و فضیلت بخشیده است؛ اما این اختصاصات، با مبدأ و مقصد او پیوند خورده است؛ «از اول در سرشت انسان هست که این انسان از عالم طبیعت سیر بکند تا برسد به آنجایی که وهم ماها نمی تواند برسد».<sup>۶۸</sup>

آری، آدمی کریم است، چون خداوند خمیره جانش را به گونه ای متفاوت رقم زده است. جسمش را از خاک آفرید، اما جانی بس عطشناک را با این جسم پیوند داد؛ عطشی که اگر تمام عالم را نیز به یکباره بنوشد، فرو نمی نشیند:

«این انسان است که سیر نمی شود؛ این انسان است که هواهای نفسانی اش آخر ندارد... این طور نیست که حدود داشته باشد آمال انسان، هر چه که یافت به دنبال این است که آنی که نیافته، او را هم بیابد... شما گمان نکنید که اگر منظومه شمسی را تمامش را یک انسانی به دست آورد، باز بنشیند که خوب بس است؛ می گوید یک منظومه دیگری برویم ببینیم چه خیر است...».<sup>۶۹</sup>

این عطش ارزانی همه انسان هاست؛ خداوند این سرشت رمز آلود عطشناک را ویژگی مشترک آدمیان می داند و در این بین استثنایی نمی شناسد: «فطرت الله التي فطر الناس عليها».<sup>۷۰</sup>

این سرشت یکپارچه دیگرگون و زایل نیز نمی شود: «لاتبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم»<sup>۷۱</sup>؛ هر چند کسانی، خود را از آن غافل کنند یا خویش را گرفتار سراب ها کنند.

روشن است که چنین عطشی با جسمی که ولیده خاک است، سختیت و قرابت چندانی ندارد. سیرابی این جان و فرونشستن آن عطش، در جایی دیگر است؛ جایی که باید در قوس صعود آن را جستجو کرد. اما پیش از آن باید از مبدأ او خبری گرفت و حقیقت آدمی را در ابتدای خلقت او باز شناخت.<sup>۷۲</sup>

با این حساب کرامت انسان، ریشه در آفرینش رمز آلود نخستین او و به دلیل مرتبه نهایی و منتهایی سیر او است. از این رو، ماجرای کرامت انسانی در عالم هستی را باید در دو قوس نزول و صعود به صورتی جداگانه پی گرفت؛ اما پیش از آن، توضیحی درباره این دو قوس ضروری می نماید.

### قوس نزول و قوس صعود

چگونگی شکل گیری عوالم و جودی یا حضرات الهیه، ماجرای است که ظرایف و نکته های فراوانی دارد. حضرت امام نیز در بیان این ماجرا سخن ها دارند و به نوآوری های چشمگیری دست یافته اند که سخن از آنها مجال دیگری می طلبد و علاقه مندان را به منابع مربوط ارجاع می دهیم.<sup>۷۳</sup>

آنچه در این مقام به کار ما می آید، آن است که به باور اهل معرفت، تبیین ماجرای هستی و چگونگی و دلایل شکل گیری آن جز در پرتو پرداختن به دو قوس نزول و صعود ممکن نیست. در این تبیین، عشق و محبت، ماجرای هستی را رقم می زند و حرکت می آفریند.<sup>۷۴</sup>

در آغازین مرحله هستی، این حب، به ظهورات و جلوه هایی می انجامد که در حدیث شریف قدسی این گونه شرح داده شده است: «كنت كنزا مخفيا فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف»؛<sup>۷۵</sup> من گنجی (گران بها و) ناشناخته بودم؛ دوست داشتم شناخته شوم. پس دست به آفرینش موجودات زدم تا شناخته شوم.

بنابراین خداوند بر مبنای حرکت حبی، خویش را در مراتب و منازل خلقت جهان هستی نمایند و به تعبیر آن عارف صافی ضمیر: «فإن بالعشق قامت السماوات»؛<sup>۷۶</sup> قیام آسمان ها به عشق است.

این عشق سبب شد تا خداوند بر مظاهر و آینه هایی جلوه کند و عوالم عقول و مراتب بالاتر از آن، و نیز عالم مثال و ملک رخ نمایند. این سیر حبی، هر مرتبه ای را واهی دارد تا تجلی کند و مرتبه پایین تر را به منصفه ظهور رساند. می تواند قانون کلی عالم هستی را در این سیر چنین مطرح کرد: «امور کلی و معانی حقیقی

۶۷. صحیف امام، ج ۴، ص ۱۷۵.

۶۸. همان.

۶۹. همان، ج ۱۲، ص ۵۰۴.

۷۰. روم/ ۳۰.

۷۱. همان.

۷۲. درباره سرشت سیری ناپذیر آدمی و چرایی آن، به تفصیل در کتاب شور جوانی و حریم های دینی، سخن گفته ایم.

۷۳. مصباح الهدایه، التعلیقات علی شرح فصوص الحکم، مصباح الانس.

۷۴. از نگاه اهل معرفت، حرکت جز از طریق محبت به وجود نمی آید.

بنابراین همه حرکت ها، حرکتی حبی است. به عنوان نمونه ر. ک: شرح

فصوص الحکم، قیصری، ص ۱۱۲۸-۱۱۲۹؛ ممد الهمم فی شرح

فصوص الحکم، ص ۵۵۴.

۷۵. بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹ و ۳۴۴.

۷۶. مصباح الهدایه، ص ۷۱.

هستیم و هر کس در هر مطلوبی، طلب تو کند و با هر محبوبی، عشق تو ورزد: «فَطَرَتَ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»،<sup>۸۴</sup> «يُسَبِّحُ لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ».<sup>۸۵</sup>

بنابراین قوس نزولی و صعودی عرفانی با عشق همراه است. هم تجلیات الهی در قوس نزول، زاییده عشق و محبت است و هم سالکان در قوس صعود، با عشق در سلوک اند.

عالم عشق است هر جا بنگری از پست و بالا

سایه عشقم که خود پیدا و پنهانی ندارم<sup>۸۶</sup>

اکنون باید دید در میان همه موجوداتی که به برکت این عشق، پدید آمدند و به اندازه ظرفیت وجودی خود، نمایانگر جمال جمیل شدند و در نهایت نیز عشق رسیدن به او را در دل می پروراندند، انسان در قوس صعود و نزول از چه جایگاهی برخوردار است؟ به دیگر سخن، باید دید کرامت آدمی که در قرآن کریم و روایات بدان تصریح شده، در هر یک از این دو قوس چگونه معنا می یابد؟

#### کرامت انسانی در قوس نزول

چنان که گذشت، در نگاه اهل معرفت، حقیقت هستی و هستی حقیقی، تنها و تنها از آن اوست. آن حقیقت در مرتبه ای است که نه می توان از آن سخن گفت و نه قابل اشاره است، نه ظاهر است و نه باطن. در آن مقام نه از عینیت با اسما خبری هست و نه از غیریت.<sup>۸۷</sup> آن مقام، همان است که حتی صاحب جایگاه «قاب قوسین او ادنی»<sup>۸۸</sup> یعنی وجود مبارک ختمی مرتبت نیز از شناخت آن عاجز ماند و ناله «ما عرفناك حق معرفتك»<sup>۸۹</sup> سر داد.

عنقا شکار کس نشود دام باز گیر

کانجا همیشه باد به دست است دام را

۷۷. ممد الهمم فی شرح فصوص الحکم، ص ۵۳۷.

۷۸. مصباح الهدایه، ص ۴۴-۴۵.

۷۹. دیوان امام، ص ۱۳۴.

۸۰. شوری / ۵۳.

۸۱. علق / ۸.

۸۲. دیوان امام، ص ۲۱۵.

۸۳. ر. ک: تفسیر سوره حمد، ص ۷۳؛ شرح چهل حدیث، ص ۹۱ و ۵۷۶.

۸۴. «آن فطرت الهی که مردم را بر آفرید». روم / ۳۰.

۸۵. سر الصلاة، ص ۹۱.

۸۶. دیوان امام، ص ۱۵۰.

۸۷. ر. ک: مصباح الهدایه، ص ۱۳-۱۴.

۸۸. نجم / ۸.

۸۹. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

به حرکت حبی ذاتی، همیشه در حرکت است تا به حضرت شهادت مطلقه واصل بشود و در تحت اسم ظاهر در آید.<sup>۷۷</sup> این همان است که اهل معرفت از آن به «قوس نزول» تعبیر می کنند.

امام خمینی در تبیین این عشق و ماجرای آفرینشی که در پی آن رقم خورده است، می فرماید:

«چون خداوند دوست داشت تا در آینه صفات، خویش را شهود کند، عالم صفات، رخ نمود و خداوند با جلوه ذاتی خود در آنجا تجلی کرد... سپس این محبت به دیدن خود در عالم عین تعلق گرفت؛ پس، از پس پرده اسما، در آینه های خلقی تجلی کرد و عوامل مختلف، با ترتیبی سامان مند، ظاهر شدند... تا پایین ترین مرتبه این عوالم که عالم ملک و ماده است».<sup>۷۸</sup>

از سوی دیگر، در سرشت هر موجودی در هر مرتبه ای که قرار دارد، عشق بازگشت موج می زند و همین شوق بازگشت به مقصد نخستین است که ولوله ای در عالم به پا می کند و همه موجودات را - از ناسوت زمین گرفته تا ملکیان و ملکوتیان - سراسیمه کرده است:

وه چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق

آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق

عرشیان ناله و فریاد کنان در ره یار

قدسیان بر سر و سینه زنان از غم عشق<sup>۷۹</sup>

حتی برای موجوداتی که در آخرین نقطه انتها و قعر هستی، گرفتار انواع تاریکی ها و حجاب هاینند نیز عشق، حرکتی به سمت نقطه آغازین را می آفریند که «الی الله تصیر الامور»<sup>۸۰</sup> و «ان الی ربک الرجعی»<sup>۸۱</sup>.

بنابراین نباید سریان عشق را محدود به انسان دانست؛ این عشق در کل نظام آفرینش جاری و ساری است و همه مراتب هستی، از می وصال محبوب، مست و حیران اند:

کو آن که سخن ز هر که گفت، از تو نگفت؟

آن کیست که از می وصالت نجشید؟<sup>۸۲</sup>

به گفته امام خمینی:

«در فطرت تمام موجودات، حب ذاتی و عشق جبلی ابداع شده است که به آن جذب الهی و آتش عشق ربانی، به کمال مطلق، و طالب و عاشق جمیل علی الاطلاق اند و برای هر یک از آنها نوری فطری - الهی قرار داده که به آن نور، طریق وصول به مقصد و مقصود را دریابند»<sup>۸۳</sup>.

آری موجودات، یک دل و یک زبان، با خدای خویش چنین نجوامی کنند:

«همه ما سلسله موجودات و ذرات کائنات، از ادنی مرتبه سفلی ماده تا اعلی مرتبه غیب اعیان ثابت، حق طلب و حق جو



این حقیقت همان است که اهل معرفت با واژگانی چون حقیقت غیبیه، غیب الذات، مقام لا اسم له و لا رسم له، عنقای مُغرب (به معنای شگفت انگیز یا مُغرب به معنای دور است) و ... به آن اشاره می‌شود.

روشن است که طلب آن ذات و آرزوی دست یافتن یا دست کم شناخت او، کوششی است بیهوده و «خیالی است کج»<sup>۹۰</sup>. آن ذات نه تنها از دسترس ما دور است، بلکه حتی «براسما و صفات خود نیز نظری نمی‌اندازد و هیچ سنخستگی با هیچ یک از موجودات عالم هستی ندارد»<sup>۹۱</sup>.

با این حساب، باید پرسید: چگونه ابواب خیر گشوده شد و عوامل هستی رخ نمود؛ در حالی که آن ذات، همواره در پس پرده غیب است و حتی بر اسمای خویش هم نظری بیفکنده است؟ افاضه هستی بر هیاکل موجودات یا حتی اسما و صفات الهی چه نسبتی با آن ذات غیبیه می‌توانند داشته باشند؟

ممکن ز تنگنای عدم نا کشیده رخ  
واجب ز جلوه گاه قدم نا نهاده گام  
در حیرتم که این نقش عجیب چیست  
بر لوح خاطر آمده محفوظ خاص و عام

این معمای حیرت انگیز جهان هستی و این راز نهان و سر به مهر عالم وجود را پاسخی جز «انسان» نیست؛ انسان کامل؛ همو که خلیفه الهی است و جان جهان و کون جامع!

حضرت امام، مقام انسانی را مقام «برزخیت کبرا» و خلیفه عظمی<sup>۹۲</sup> می‌داند؛ زیرا او تنها موجودی است که توانست واسطه میان آن ذات غایب و اسمای الهیه شود.<sup>۹۳</sup> ایشان، انسان کامل را به دلیل برخورداری از این مرتبه، با کرامت‌ترین موجود هستی و بزرگ‌ترین حجت الهی می‌دانند:

«ان الانسان الكامل لكونه كونا جامعاً و خلیفة الله فی الارضین و آية الله فی العالمین، كان اكرم آیات الله و اكبر حججه ... فهو بوحده و اجد لجمع مراتب الغیب و الشهادة و بساطة ذاته جامع لكل الكتب الالهیه ...»<sup>۹۴</sup>

اما رسالت انسانی در اینجا پایان نمی‌پذیرد؛ در تمام طول قوس نزول، انسان کامل همین رسالت و وظیفه را برعهده دارد؛ در مرتبه اسماء الله، واسطه فیض به دیگر اسماست و در مرتبه اعیان ثابت، در عالم امر و در نهایت، در عالم خلق، همه و همه به برکت اوست که به اندازه ظرفیت خویش فیض می‌گیرند:

«بکم فتح الله و بکم یختم و بکم یزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض و بکم ینفّس الهم و یکشف الضر»<sup>۹۵</sup>.  
«المهدی المرچی الذی ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبت الارض و السماء»<sup>۹۶</sup>.

از رهگذر خاک بر سر کوی شما بود  
هر ناله که در دست نسیم سحر افتاد<sup>۹۷</sup>

روشن است موجودی که در قوس نزول از چنین جایگاهی برخوردار است، کریم‌ترین موجودات و جلوه تام کرامت الهی خواهد بود ...

از شگفتی‌های خلقت آدمی آنکه موجودی است با جبروتیان جبروتی، با ملکوتیان ملکوتی و با خاکیان خاکی است به دیگر سخن، در همه مراتب آفرینش حضوری اثرگذار دارد و در هر مرتبه‌ای که باشد، دیگر موجودات آن مرتبه و امدا را هستند.<sup>۹۸</sup> چنین موجودی ناگزیر باید از خلقت ویژه‌ای برخوردار باشد و در آفرینش او، کرامت الهی به خوبی خودنمایی کند. به اجمال به این ویژگی بارز آفرینش انسان می‌پردازیم.

تجلی تام کرامت الهی در خلقت جان آدمی در شرح این سرشت، باید از چگونگی خلقت آدمی و تفاوت آن با دیگر مخلوقات برتری گرفت. خداوند آدمی را ساخته دو دست خویش می‌داند: دستی جمالی و دستی جلالی.<sup>۹۹</sup>

۹۰. حافظ(ره) می‌فرماید:

از غم ابروی توأم هیچ گشایشی نشد  
وه که در این خیال کج عمر عزیز شد تلف  
ابروی دوست کی شود دستخوش خیال ما  
کس زنده است از این کمال تیر مراد بر هدف

۹۱. ر. ک: مصباح الهدایه، ص ۱۴.

۹۲. از جمله ر. ک: مصباح الهدایه، ص ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۴۰، ۸۲ و ...

۹۳. مصباح الهدایه، ص ۵۶؛ شرح دعاء السحر، ص ۱۴-۱۵.

۹۴. شرح دعاء السحر، ص ۱۴۷.

۹۵. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۹۶. کافی، ج ۱، ص ۱۷۹.

۹۷. دیوان حافظ.

۹۸. مصباح الهدایه، ص ۱۸ و ...؛ شرح فصوص الحکم، حواشی میرزا ابوالحسن جلوه بر مقدمه، ص ۲۰۰؛ ممد الهمم فی شرح فصوص الحکم، ص ۱۰۷.

۹۹. «ما منعک ان تسجد لم اخلقت بیدی ...» (ص/ ۷۵) در این زمینه ر. ک: مصباح الهدایه، ص ۴۱؛ شرح دعاء السحر، ص ۲۷؛ شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۶۵-۶۶؛ همچنین ر. ک: شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۲۷۳، ۲۹۴، ۳۹۹؛ شرح فصوص الحکم خوارزمی، ص ۹۲، ۵۲۳؛ ممد الهمم فی شرح فصوص الحکم، ص ۵۰، ۵۹ و ...

ربوبی و نشانه اوست. و اگر انسان این جنبه را در خودش ببیند، طبیعتش را فراموش می کند».<sup>۱۰۷</sup>

آنچه از کرامت آدمی در قوس نزول گفتیم، فرجامش به هبوط آدمی در عالم خاک بود و گرفتار شدنش در چنبره نفس و شیطانی و ظلمت های گونه گونه عالم نقصان و تباهی.

#### کرامت انسان در قوس صعود

با هبوط آدمی به سرای خاک، دایره وجود به نیمه راه خود رسید. آدمی، جدا شده از دار کرامت و بزرگی، گرفتار عالم خاک و بی خبری و گناه شد.

اما آیا این، پایان داستان کرامت آدمی و به دیگر سخن چنان که برخی می انگارند، تراژدی غمبار نامرادی و ناکامی های خلقت آدمی است، یا آنکه می توان دوباره به کرامت و بزرگی پیشین دست یافت؟ شاید هم ماجرای خلقت جز دستیابی به همان شکوه گذشته<sup>۱۰۸</sup> نباشد.

شکی نیست که اگر دایره هستی و سیر کرامت گل سر سبد آفرینش در این نیمه نزولی متوقف شود، آفرینش بسی هرزه و عبث خواهد بود. چنین خلقتی نه از خدای حکیم، که حتی از موجودات با شعور اندکی نیز بعید می نماید.

حق آن است که ماجرای خلقت زمانی معنای کامل خویش را می یابد که نیمه دیگر وجود نیز به درستی شناخته شود و سیر آدمی به نقطه انتهایی خود برسد که «ان الی ربک الرجعی».<sup>۱۰۹</sup>

بسیاری بر این گمان اند که خروج آدم(ع) و ذریه او از بهشت و هبوط آنان به سرای خاک و گناه، نتیجه معصیت آن پیامبر الهی یا دست کم ترک اولای اوست؛ در نتیجه، آن را نشانه غضب الهی و تنبیهی برای انسان ها به شمار می آورند. اما از نگاه اهل معرفت، و به طور خاص امام خمینی، این تناول و هبوط نیز بیانگر قابلیت های فراوان آدمی و نشانه کرامت این موجود

۱۰۰. از توضیح بیشتر در این زمینه صرف نظر می کنیم و طالبان را به آثار مربوط به آن ارجاع می دهیم، به عنوان نمونه ر. ک: شرح دعاء السحر، ص ۱۴۹-۱۵۰ و سایر نوشته های ایشان در ذیل آیه امانت.

۱۰۱. کافی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۶.

۱۰۲. آداب الصلاة، ص ۳۲۱.

۱۰۳. مؤمنون/ ۱۵.

۱۰۴. مؤمنون/ ۱۲-۱۵.

۱۰۵. تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۴۳.

۱۰۶. حجر/ ۲۹.

۱۰۷. تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۴۳.

۱۰۸. واژه «گذشته» را با تسامح به کار می بریم؛ زیرا سیر در مراتب، به نحو تجافی نیست.

۱۰۹. علق/ ۸.

این در حالی است که این دو دست، هرگز و در خلق هیچ موجود دیگری، چنین به کار گرفته نشدند. سایر موجودات، یا جمالی بودند یا جلالی و هر کدام محدود به حد خاصی بودند و مقید به قیدی ویژه، همین ترکیب فصلی، آنان را چنان محدود کرده بود که توان تحمل وجه اتم الهی را از آنان سلب کرده بود.<sup>۱۱۰</sup>

اما آن ذات بی همتا هم جمیل بود و هم صاحب جلال، و این هر دو می بایست در موجودی رخ می نمود و بدین سان انسان بر صورت خدا<sup>۱۱۱</sup> پدیدار شد. بنابراین «انسان کامل صورت اسم اعظم است... حق تعالی بیدی الجلال و الجمال تخمیر طینت آدم اول و انسان کامل فرموده»<sup>۱۱۲</sup> است.

روشن است که چنین موجودی کریم و بزرگوار است؛ چرا که خداوند در خلقت او چنان کرد که در آخر به خود به سبب چنین خلقتی آفرین گفت: «فتبارک الله احسن الخالقین».<sup>۱۱۳</sup>

قرآن کریم در تبیین ماجرای خلقت آدمی، پس از آنکه از خلقت اندامواره او سخن می گوید، از مرحله دیگر آفرینش او با واژه «انشاء» یاد می کند: «و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین... فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر».<sup>۱۱۴</sup>

امام خمینی بر خلاف مفسرانی که اشارتی به آنان شد، معتقدند که کرامت و شرافت آدمی را نه در بعد مادی، که در بعد روحانی انسان باید جست، ایشان با اشاره به آیه «فتبارک الله احسن الخالقین» می فرمایند:

«(خداوند) این جمله را در چیزی که از مادیات و جسمانیات بود، فرموده است، و لیکن از تشریفات این انشای جدید است که احسن الخالقین را فرموده است. پس معلوم می شود که این یک موجودی شریف و ورای جسم و جسمانی است».<sup>۱۱۵</sup>

ایشان همچنین در نحوه انتساب انشای روح به انسان می فرمایند: «از غایت تشریفات این است که فرمود: «فاذا سویته و نفخت

فیه من روحی».<sup>۱۱۶</sup> البته از تشریف است که تسویه را به خودش نسبت داده است؛ مثلاً اگر یک شریفی بیاید، از شرافت اوست که صاحب منزل مباشرت به کارهای او بکند و از اهمیت و شرافت فعل است که خود خواجه مباشر آن باشد؛ و باز از تشریف است که روح او را به خودش نسبت می دهد و می فرماید: «و نفخت فیه من روحی»، و راضی نمی شود که نفخش را به دیگری، از قبیل ملائکه الله نسبت بدهد؛ زیرا روح، مظهر الوهیت و از صقع

شگفتی ساز عامل هستی است.

اما به راستی چگونه ممکن است موجودی که در بالاترین مرتبه هستی قرار داشت و صاحب کرامت و تشرّف نفخه و نفخه الهی بود، به اسفل ساقلین و قعر هستی رانده شود و همچنان کریم و بزرگوار باشد؟ شگفت تر اینکه تنزل این موجود نیز نه تنها از کمالات او نکاست، بلکه این درجه از تنازل، خود از کمالات انحصاری و در نتیجه از کرامات ویژه این موجود به شمار می آید.<sup>۱۱۰</sup>

حضرت امام در این خصوص، توضیحات راهگشایی ارائه داده اند:

«بدان که آدم(ع) در حال جذب به در بهشت لقا بود و توجه به شجره طبیعت نداشت و اگر به آن جذب به باقی می ماند، از آدمیت ساقط می شد و به سیر کمالی که باید در قوس صعودی نایل شود نمی شد، و بسط بساط رحمت در این عالم نمی گردید. پس اراده ازلیه تعلق گرفت که بساط رحمت و نعمت را در این نشئه بسط دهد و فتح ابواب خیرات و برکات نماید و جواهر مخزونه نفوس عالم ملک و طبیعت را از ارض طبیعت خارج کند و ائقال آن را بیرون آورد؛ و این در سنت الله حاصل نمی شد، مگر به توجه آدم به طبیعت و ... خارج شدن از بهشت لقا و جذب الهیه که اصل همه خطیئات است. پس، بر او مسلط فرمود قوای داخلی و شیطانی خارجی را، که او را دعوت به این شجره کنند که مبدأ بسط کمالات و منشأ فتح ابواب فیوضات است. پس او را از بساط قرب قبل التنزل تبعید کردند و به توجه به طبیعت دعوت نمودند تا آنکه وارد حجت ظلمانیه گردد؛ زیرا که تا وارد در حجاب نشود، خرق آن نتواند کرد. قال تعالی: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم، ثم رددناه اسفل ساقلین».<sup>۱۱۱</sup> ردّ به اسفل ساقلین که آخرین حجب ظلمانیه است، از جامعیت این اعجوبه الهیه است و لازمه تعلیم اسما و صفات در حضرت علمیه است».

با این حساب، روشن است که رسالت آدمی چیزی جز سیر صعودی و رسیدن به منزل نخستین نیست و این راه، عزمی جزم می خواهد و اراده ای پولادین. امام خمینی در ترغیب خاکیان به سلوک تا منزل نخستین، می فرماید:

«ای برادر راه حقیقت، از خواب غفلت بیدار شو و چشم دل و دیده قلب را باز کن و کتاب نفس خود را قرائت نما ... مادامی که در حال غشوه عالم طبع و مستی شراب هیولی هستی، نمی توانی خود و نفسیت خود را شهود کنی و کتاب ذات را بخوانی ... حجاب طبع و طبیعت را پاره کن که تو از جهان قدس و طهارتی و از جایگاه نور و کرامت؛ چنانچه عارف شیرازی می گوید:

چاک خواهم زدن این دلق ریایی چه کنم  
روح را صحبت ناچنس عذابی است الیم

### سرمایه بی مانند آدمی

آدمی در جستجوی پیراستن خویش از همه نقص ها و کاستی هاست و چنان که گفتیم، «کرامت» چیزی جز برخورداری از کمالات درخور آن وجود نیست.

از سویی سرشت تمامت خواه و بی نهایت طلب آدمی، تصاحب برخی کمالات، آن هم به صورتی نسبی را بر نمی تابد؛ سرشت آدمی به گونه ای است که همه کمالات را در حد نهایت طلب است. به دیگر سخن، او تشنه رسیدن به مرتبه «ذوالجلال و الاکرام» است. بنابراین «متهی الکرامه، غایت آمال اولیاست».<sup>۱۱۲</sup>

اما رسیدن به این مرتبه، کشش و کوشش فراوانی می طلبد؛ تنها آنان که گرفتار سراب ها نمی شوند و به کج راه نمی روند، می توانند به معدن و سرچشمه کرامت و عظمت، و به منتهای آرزویشان دست یابند و در این راه، نخستین گام، دل کندن از دنیا و مافیهاست.

آنان که مسافر بودن خویش را باور دارند و فنای در حضرت دوست و رسیدن به معدن عظمت و کرامت را آرزو دارند، دل از این بیغوله دنیا برمی کنند و خود را گرفتار لهُو و لعب این خرابه نمی سازند؛ آنان چون چشم به منتهای کرامت و عظمت دوخته اند، از کنار بیغوله ها و بیهودگی ها با بزرگواری و کرامت می گذرند و راه خویش می گیرند: «و اذا مرّوا باللغو مرّوا کراما».<sup>۱۱۳</sup>

باریافتگان به این مرتبه، نه از لذت های دنیا، که از شهوت های اخروی نیز می رهند و شرمند از توجه به هر آنچه غیر او است، وجهه قلب خویش را به سوی او می کنند و «وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض»<sup>۱۱۴</sup> می سرایند.

۱۱۰. ر. ک: شرح فصوص الحکم، مقدمه قیصری، ص ۱۲۸.

۱۱۱. «همانا انسان را در بهترین صورت و هیئت آفریدیم، آن گاه او را به اسفل ساقلین (پست ترین مراتب) بازگردانیدیم». تین/ ۴.

۱۱۲. شرح چهل حدیث، ص ۵۰۷.

۱۱۳. فرقان/ ۷۲.

۱۱۴. «روی خویش را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید».

انعام/ ۷۹.

گویند، پس از آن، کشف حجاب دیگری بر آنها شود و تجلی تقییدی دیگری بر قلوب آنها گردد. باز آن خار طریق آنها نگردد و مایه سرگرمی و توجه قلبی آنها نشود، و آن را به تکبیر دیگر خرق کنند. گویی باطن قلب آنها می سراید: الله اکبر من ان يتجلی تجلیاً تقییدياً... پس سالک الی الله و مسافر کوی عشق و مجذوب طریق وصول یک یک حجب را خرق کند تا به تکبیر آخر رسد، و بدان حجاب سابع را خرق کند و رخص غیر و غیریت کند و گوید: وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض... تا تجلی ذاتی مطلق شود و وصول به متهی الکرامه، که غایت آمال اولیاست، حاصل شود.<sup>۱۱۵</sup>

در انتهای این مقال، باید به این پرسش پاسخ گفت که غالب این کرامات، بهره انسان کامل است؛ دیگر انسان ها چه بهره ای از کرامت های ذکر شده دارند؟ و چگونه می توان میان کرامت های انسان کامل و سایر انسان ها رابطه ای برقرار کرد؟ در پاسخ باید به دو نکته که یکی تحذیری است و دیگری تبشیری، اشاره کرد:

اما نکته تحذیری اینکه اهل حکمت و نیز عارفان بر این نکته تأکید دارند که شیثیت شیء به فصل آخر آن است<sup>۱۲۱</sup> و فصل اخیر انسان، ناطقیت اوست. همچنین ناطقیت را نه قوه سخن گفتن، یا دارای عقل عرفی بودن (که وهم و خیال را نیز در بر می گیرد)؛ بلکه دارای نفس مرتبط با عالم ملکوت و جبروت می دانند. بنابراین تنها کسی حقیقتاً دارای نفس ناطقه است و انسان شمرده می شود که «از حاشیه ادنای دار وجود، سیر کمالی کند و تا حاشیه اعلائی دار وجود سیرش را ادامه دهد... چنین موجودی است که قابل است در دار هستی یک دایره کامل وجودی را سیر کند».<sup>۱۲۲</sup>

هشدار آنکه حضرت امام از قول مرحوم صدرآ چنین می فرمایند: «چنین موجودی که بتواند دایره وجودی را کامل کند، در نهایت قلت و ندرت است؛ چون اغلب افراد بشر به مجرد

راهبر این وادی، در تناظری ظریف و درخور تأمل، مراتب مختلف سیر سالک را در قوس صعودی برابر با مراتب نماز می داند. به اعتقاد ایشان، «مادامی که انسان صورت انسان و انسان صوری است، نماز او نیز نماز صوری و صورت نماز است... و اگر از مرتبه ظاهر به باطن و از صورت به معنی پی برد، تا هر مرتبه که متحقق شد، نماز او نیز حقیقت پیدا می کند. بلکه... مطلب منعکس شود... پس میزان در کمال انسانیت و حقیقت آن، عروج به معراج حقیقی و صعود به اوج کمال و وصول به باب الله، با مرقات نماز است».<sup>۱۱۵</sup>

و جز این نیز نمی توان از نماز انتظار داشت. نماز که معراج مؤمن شمرده شده، سفرنامه این اولیای الهی است تا منتهای کرامت و بزرگواری، و مگر نه این است که آدمی باید در قوس صعود به معراج رود و به مرتبه نخستین خود بار یابد که و «ان الی ربک الرجعی»<sup>۱۱۶</sup>، مگر نماز را معراج مؤمن نخوانده اند؟ پس باید از نماز درس سیر گرفت و ماجرای سیر آدمی را تا مرتبه «دنی فتدلی فقاب قوسین او ادنی»<sup>۱۱۷</sup>، در نماز او جست. امام خمینی چه زیبا و دقیق به شرح این سیر روحانی پرداخته اند.<sup>۱۱۸</sup> در روایتی که سیر عرفانی انسان کامل و مقصود خلقت، پیامبر اکرم (ص) بیان شده، آمده است: «ان النبی (ص) لما أسرى به الی السماء، قطع سبع حجج؛ فکبر عند کل حجج تکبیره، فأوصله الله عزوجل بذلک الی متهی الکرامه؛ رسول خدا را که به آسمان سیر دادند، در شب معراج هفت حجج را قطع فرمود و در نزد هر حجایی تکبیری فرمود تا خدای تعالی او را به منتهای کرامت و اصل کرد».

روشن است که آنچه بر پیامبر گذشت و رسیدن به آخرین درجه کرامت، نه واقعه ای تاریخی بود و نه قضیه ای شخصی؛ این راه برای همه سالکان کوی دوست و جستجوی کرامت ذاتی باز است. بنابراین آنان که در جستجوی کرامت نخستین خویش اند، باید راه رسیدن به مراتب کرامت، بلکه بالاترین مرتبه و منتهای کرامت را در قوس صعود، از آن وجود مبارک بیاموزند. به فرموده آن پیر راه، این سیر معنوی و روحانی، در هیچ عبادتی به زیبایی نماز رخ نمی نماید:

«نماز اولیا چنان است که در هر تکبیری حجایی خرق کنند، و عوالم این حجاب را رخص کنند، و قاطنین این سرادق را ترک

۱۱۵. سر الصلاة، ص ۶.

۱۱۶. علق / ۸.

۱۱۷. نجم / ۸.

۱۱۸. ر. ک: سر الصلاة، به ویژه ص ۳-۴ و ۷۶-۸۰.

۱۱۹. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۷۲۲.

۱۲۰. روی خویش را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید».

انعام / ۷۹.

۱۲۱. از جمله ر. ک: فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۵۹۶ و ج ۴، ص ۱۲۵؛

اسفار، ج ۶، ص ۳۳۴ و ج ۹، ص ۱۸۷؛ قواعد کلی فلسفه،

ص ۳۱۸-۳۲۴.

۱۲۲. اسفار، ج ۹، ص ۹۶؛ به نقل از تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۳۹۵.

برزخی می‌رسند و در عالم برزخ با حیوانات هستند؛ گرچه در برزخیت اقوای از حیوانات می‌باشند... بعضی از افراد بشر با این گمان که انسان غیر از حیوان است، دلشان را شاد کردند...؛ این گمان باطلی است و قضیه آن چنان نیست که آنها گمان کرده‌اند، بلکه خیلی از افراد بشر همانند حیوانات خواهند بود».<sup>۱۲۳</sup>

بنابراین نباید صورت انسانی، ما را بفریبد و کمالاتی که برای «انسان حقیقی» ذکر شده، به «صورت‌های انسانی» نسبت دهیم.<sup>۱۲۴</sup>

از نگاه اینان، خوردن، خوابیدن، غضب، شهوت، شیطنت، خیال، توهم و... بسیاری از اعمال انسان‌ها مربوط به صورت اخیر آنها (ذو نفس ناطقه) نیست و به همین دلیل از جنبه انسانی آنها صادر نشده است.<sup>۱۲۵</sup>

بنابراین باید توجه داشت کرامتی که از آن سخن رفت، مربوط به حقیقت انسانیت است، نه صورت انسانی. با این حساب کسانی که صورت انسانی دارند، اما در باطن حیوان یا بدتر از آن و یا حتی از سنگ نیز پست‌تر هستند، از کرامت انسانی کاملاً بی‌بهره‌اند. اسف‌انگیزتر آنکه با همه توانمندی‌هایی که دارند، در حضيض پستی و دنائت قرار می‌گیرند.

اما نکته تبشیری آنکه در نگاه حکمای الهی و اهل معرفت، انسانیت مقوله‌ای تشکیکی است و میزان انسانیت انسان‌ها، بسته به مدارجی که طی کرده‌اند، متفاوت است. به دیگر سخن، هر انسانی به میزانی که از عقلانیت انسانی برخوردار است، به همان میزان نیز از کرامت‌های گفته شده، نصیب می‌برد. به عنوان نمونه، از ویژگی‌های مهم انسان که موجب کرامت او شده، مقام خلافت و باطن آن یعنی ولایت است؛ هر انسانی «ولی» است، و حیطة و سیطره این ولایت بسته به سعه وجودی او و میزان انسانیت اوست. آری، چنان که در قیامت گفته می‌شود: «قرآن بخوان و به مدارج بالاتر نایل شو»<sup>۱۲۶</sup>، باید کتاب نفس را خواند و بالا رفت؛<sup>۱۲۷</sup>

«فاخرج من هذه القرية الظالمة المظلمة والدار الموحشة المستوحشة والنشأة الكدرة الضيقة؛ اقرء و ارق!»<sup>۱۲۸</sup>

تو را از کنگره عرش می‌زنند صغیر

ندانمت که در این جایگه چه افتاده است

در این مسیر، پیشگامی و پیشوایی از آن انسان کامل است: «و لا يقاس بأل محمد احد».<sup>۱۲۹</sup> انسان کامل، پیشوا و امام همه موجودات عالم هستی، از ناسوت تا ملکوت و عوالم بالاتر از آن است و با سیر او به سمت نقطه آغازین، همه موجودات به راه می‌افتند و به اندازه سعه وجودی خود بهره می‌گیرند؛ چرا که «سایر موجودات، از اوراق و اغصان شجره

مبارکه انسان کامل»<sup>۱۳۰</sup> هستند؛ حتی تسبیح و تقدیس ملائکه نیز با اقتدای به انسان کامل تحقق می‌پذیرد:

«نور فطرت انسان کامل، محیط به جمیع انوار جزئیة است و عبادت و توجه آن، توجه دار تحقق است...: سَبِّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ وَقَدَّسْنَا فَقَدَّسَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ لَوْلَا نَا مَا سَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ ۱۳۱...».<sup>۱۳۲</sup>

پس از انسان کامل (وجود مبارک پیامبر اکرم(ص) و حضرات معصوم) سایر انبیا و اولیا و در صفوف بعدی، دیگر موجودات به میزان قربشان به انسان کامل، در جایگاه‌های پسین قرار می‌گیرند. روشن است که در این مسیر، انسان به دلیل ظرفیت‌های وجودی فراوانی که دارد، می‌تواند امام بسیاری از موجودات، حتی ملائکه‌الله شود و به پیشوایی انسان کامل، او نیز قوس صعود را طی کند و در هستی مطلق فانی شود:

بار دیگر از ملک پران شوم

آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم گردم عدم چون ارغنون

گویدم انا الیه راجعون



۱۲۳. تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۳۹۵.

۱۲۴. ر. ک: اسفار، ج ۹، ص ۹۶؛ تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۳۹۵-۴۰۰؛ سر الصلاة، ص ۱۵.

۱۲۵. شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۱۰۹۷-۱۰۹۸؛ تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۳۹۶؛ ممد الهمم فی شرح فصوص الحکم، ص ۳۱-۳۰.

۱۲۶. وسال الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۹.

۱۲۷. ممد الهمم فی شرح فصوص الحکم، ص ۴۳۲.

۱۲۸. «پس ای عزیز، از این ستم‌آباد تاریک و خانه وحشتناک وحشت‌زا و نشسته تنگ و تاریک به در آی و بخوان و پرواز کن». شرح الدعاه السحر، ص ۱۴۷.

۱۲۹. نهج البلاغه، خطبه دوم.

۱۳۰. سر الصلاة، ص ۸۸.

۱۳۱. «ما خدرا تسبیح گفتیم، پس ملائکه تسبیح گفتند، و ما خدرا تقدیس کردیم، پس ملائکه تقدیس کردند، و اگر ما نبودیم، ملائکه تسبیح نمی‌گفتند». عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۶۲؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱، روایات باب ۱.

۱۳۲. سر الصلاة، ص ۸۷.